

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره  
موضوع جزئی: آیه پنجم - مفردات - معنای آیه  
تاریخ: ۲۶ آذر ۱۳۹۶  
مصادف با: ۲۸ ربیع الاول ۱۴۳۹  
جلسه: ۱۵

﴿اللهم رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین واللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

درباره کیفیت و چگونگی ارتباط آیه پنجم با آیات قبل مطالبی عرض شد و وجه اول از وجوه سه گانه مورد پذیرش قرار گرفت.

**مفردات آیه پنجم (اولئک علی هدی)**

اما درباره معنای خود آیه نکاتی است که به عرض می‌رسانیم، آیه این است «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

**۱. «اولئک»**

اگر بخواهیم درباره مفردات این آیه اشاراتی داشته باشیم، اولین کلمه‌ای که در این آیه استعمال شده اسم اشاره اولئک است و تکرار هم شده است، اولئک، اشاره دارد به متقین، «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» یعنی متقین بر هدایت پروردگارشان مستقر هستند، هم اولئک در جمله اول و هم اولئک در جمله دوم اشاره به متقین دارد و سر تکرار اولئک در این آیه در واقع می‌تواند اشاره به بلندی مرتبه مفلحین و کسانی که اهل تقوا هستند و به فلاح رسیده‌اند باشد. اولئک دوم به به ضمیمه ضمیر فصل یعنی «هم» «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، این دو دلالت می‌کند بر عظمت شأن متقین و مفلحین و نیز مقام و مرتبه آنها.

**۲. «هدی»**

علی هدی، اینجا در واقع هم حرف «علی» بکار رفته است که دلالت بر استعلا دارد و هم لغت هدایت، هدایت در واقع همان هدایتی است که قبلاً درباره آن سخن گفته شد، منظور از هدایت، همان هدایت تکوینی است که به عنوان پاداش به متقین داده شده است، قبلاً گفتیم که در آیه، ذلک الكتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین، مقصود هدایت تشریحی نیست بلکه هدایت تکوینی است که به عنوان پاداش به کسانی که اهل تقوا هستند داده می‌شود و زمینه بهره برداری بیشتر را فراهم می‌کند، آنهایی که راه یافتند به مسیر حق، و تقوا پیدا کرده‌اند، بدون هدایت که نمی‌توانستند وارد مسیر حق شوند و تقوا پیشه کنند، پس در رتبه قبل، هدایتی داشته‌اند، ما قبلاً گفتیم آن هدایت هم به واسطه فطرت و هم به واسطه هدایت تشریحی برای آنها فراهم شده است، آنوقت وقتی به این مرحله می‌رسند به عنوان پاداش رسیدن به این مرتبه خداوند یک هدایت تکوینی به آنها عطا می‌کند، یعنی می‌گوید کآن در این مسیر حرکت می‌کنند و به مقصد می‌رسند.

### ۳. «علی»

اما عمده درباره کلمه «علی» می‌باشد، در قرآن معمولاً لفظ هدایت و مرادف‌های آن با کلمه «علی» به کار می‌روند، «علی» دلالت بر علو و رفعت مرتبه دارد، اینکه می‌فرماید «اولئک علی هدی» یعنی مؤمنین به غیب و مؤمنین به وحی و رسالت و یقین دارندگان به معاد، اینها بر هدایت مستقر هستند، یعنی استیلاء بر هدایت دارند، استیلاء بر هدایت به معنای رسوخ هدایت در آنان و شدت توغل در امر هدایت‌اند، این هم به این جهت در اینجا ذکر شده است، که آنها وقتی یک هدایت ابتدایی پیدا می‌کنند، بخاطر ایمان به غیب و ایمان به وحی و رسالت و معاد و اهل تقوا می‌شوند، کأن هدایت در اینها مستقر می‌شود و رسوخ پیدا می‌کند، آنوقت است که دیگر هدایت تکوینی هم معنا پیدا می‌کند، کسی که هدایت در او رسوخ پیدا کند، نفس او به این اوصاف منقش و مرتسم شود، طبیعتاً خصوصیتی پیدا می‌کند و نوری در او پدید می‌آید که به واسطه آن می‌تواند مسیر را به درستی ببیند.

پس این استعلاء در واقع به معنای استیلاء بر امر هدایت است و اینکه نفس به این اوصاف آنچنان متصف شده است که دیگر کأن مستقر در این مسیر است و از این مسیر خارج نمی‌شود، ما در قرآن همان‌طور که اشاره کردم، بعضی از آیات هم داریم که در آن کلمه هدایت یا بینه یا امثال آنها بکار رفته است و با لفظ «علی» مجرور شده است، مثل «إن کان علی الهدی»<sup>۱</sup>، یا آیه «علی بینه من ربه» یا آیه «أفمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه»، بحث هدایت، بینه و اینکه نور خداوند شامل حال او شود با کلمه «علی» آمده است و همه دلالت می‌کند بر اینکه، هم اینها مقامشان عالی و رفیع است و هم استقرار در این مسیر دارند و هدایت، نور یا بینه در روح و نفس و جان آنها رسوخ کرده است.

در مقابل نسبت به مفاهیمی که در نقطه مقابل هدایت است، مثل ضلالت، نوعاً با کلمه «فی» بکار می‌رود، مثل این آیه «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۲</sup>، می‌گوید «عَلَىٰ هُدًى» ولی در باب ضلالت می‌گوید، «فی ضلال مبین»، علت اینکه در باب ضلالت و ظلمت و امثال آن کلمه فی بکار رفته است این است که در آن فرو رفته است، هم پایین بودن مرتبه را می‌رساند و هم اینکه ظلمت و تاریکی او را احاطه کرده است، کسی که اهل هدایت است استیلاء بر هدایت دارد و مرتبه او بالا است، کسی که اهل ضلالت است، در ضلالت فرو رفته است و ضلالت او را به مقام و مرتبه پایین سوق داده است.

به هر حال «اولئک علی هدی من ربهم» معنایش معلوم است، گفتیم که «اولئک» به چه معنا می‌باشد. «علی هدی» هم به چه معنا می‌باشد.

### «و اولئک هم المفلحون»

#### ۱. «اولئک»

این اولئک دوم که عطف به اولئک اول می‌باشد در واقع گفتیم هم به خاطر تکرار اولئک و «هم» ضمیر فصل «هم» که بین اولئک و مفلحون فاصله شده است دلالت بر رفعت و بلندی مرتبه مفلحین می‌کند.

۱. سوره علق، آیه ۱۱.

۲. سوره سباء، آیه ۲۴.

عمده این است که ما معنای فلاح و مفلحین را اشاره‌ی بیان کنیم.

## ۲. «فلاح»

فلاح از ریشه «فَلَحَ» و به معنای قطع و شق و شکاف است، اگر به کشاورز فلاح گفته می‌شود و به کشاورزی عنوان فلاحت گفته می‌شود در واقع به این جهت است که کشاورز زمین را می‌شکافد و قطع می‌کند و او را از بایر بودن رها می‌کند و آباد می‌کند، شکافتن برای نیل مقصود، قطع کردن برای رسیدن به مقصود، اینها مطالبی است که در کتب لغت درباره فلاح ذکر شده است، بر این اساس واژه مفلحون از این ریشه اخذ شده است و نتیجه آن نجات و پیروزی و رستگاری است، در زبان فارسی هم وقتی می‌خواهند، مفلحین را معنا کنند می‌گویند رستگاران، ظفر یافتگان، کسانی که پیروز شده‌اند، کسانی که به رستگاری رسیده‌اند، کسانی که به پیروزی می‌رسند در واقع این مشکلات و موانع را شکافته‌اند و به ظفر و پیروزی رسیده‌اند. البته خود این حاکی از این است که رسیدن به آنجا بدون رنج و زحمت و مانع نیست، چون اصلاً فلاح به معنای شکافتن است، خود شکافتن برای رسیدن به مقصود دارای رنج و زحمت می‌باشد، پس مفلح یعنی کسی که به رستگاری و ظفر و پیروزی و نجات و فلاح رسیده است، با پشت سر گذاشتن مشکلات و موانع و زحمت‌ها، هیچ مفلحی به مقام فلاح نمی‌رسد إلا با رنج و تعب، رستگاری بدون زحمت حاصل نمی‌شود، ظفر بدون رنج و تعب بدست نمی‌آید، چه اینکه کشاورز هم وقتی کشاورزی می‌کند و محصول بدست می‌آورد، امکان ندارد که بدون زحمت و رنج به آن نتیجه دلخواه برسد، این‌گونه نیست که کشاورز بذر را در زمین بپاشد، و دیگر زمین را آب ندهد و علف‌های هرز را بر ندارد و مراقبت نکند اما در عین حال این بذر تبدیل به محصول خوبی شود، آن کشاورزی محصول خوب و دلخواه بدست می‌آورد که این رنج و زحمت مراقبت و نگهداری از کشاورزی را بر خود هموار می‌کند، بنابراین مفلحون آنهایی هستند که با رنج و زحمت به قله و ظفر و صلاح و نجات و رستگاری و پیروزی رسیده‌اند.

پس «اولئك هم المفلحون» در واقع مبین این معنا می‌باشد که متقین کسانی هستند که اهل فلاح هستند، یعنی در این آیه بعد از بیان آن خصوصیات برای متقین به نتیجه کار متقین هم اشاره می‌کند، یعنی معنای آیه اینگونه می‌شود: کسانی که ایمان به غیب می‌آورند، یعنی ایمان به خداوند تبارک و تعالی، ایمان به وحی و رسالت می‌آورند، به آخرت یقین دارند، آن هم ایمانی که گرفتار نسیان و فراموشی نمی‌شود، که عرض کردیم یقین و یوقنون مرحله بالاتر از یؤمنون است، چون ممکن است انسان به چیزی ایمان داشته باشد و قلباً تصدیق کند اما گرفتار فراموشی شود، یوقنون دلالت بر این دارد که اعتقاد آنها به معاد به نحوی است که هرگز آن را فراموش نمی‌کنند و این یک عامل باز دارنده قوی می‌باشد که می‌تواند سبب فلاح و رستگاری شود.

خلاصه متقین کسانی هستند که این پنج خصوصیت را دارند، علاوه بر آن ایمان و یقین اهل اقامه صلاة هستند و انفاق می‌کنند از آنچه که به آنها روزی داده شده است، اینها کسانی هستند که هم هدایت تکوینی خداوند شامل آنها می‌شود و هم به فلاح و رستگاری می‌رسند.

در مقابل این گروه کسانی هستند که گمراه هستند و غافل، آیه «اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون»<sup>۱</sup>، این آیه اشاره می‌کند به آنهایی که در این مسیر نیستند، اول می‌فرماید اینها شبیه چهارپایان هستند، بعد می‌فرماید در حد چهارپایانند، بلکه آنها را از چهارپایان هم پایین‌تر قرار می‌دهد، قهراً فلاح و رستگاری نتیجه تقوا می‌باشد، کسی که اهل تقوا باشد به این مقصود می‌رسد.

### **فلاح مقصد نهایی انسان**

فلاح و رستگاری انسان همان مقصد نهایی خلقت انسان است، انسان خلق شده است برای اینکه به فلاح برسد، رستگاری و ظفر و نجات و صلاح انسان در این است که به کمال مطلق برسد، یعنی همه ابعاد وجودی انسان کامل شود، کمال مطلق فقط خداوند تبارک و تعالی می‌باشد، کسی به کمال مطلق می‌تواند نزدیک شود که به خدا نزدیک شود، ما ظرفیت کمال مطلق را نداریم، چون کمال مطلق یعنی کمال بی‌نهایت، هم در علم و هم در ذات و هم در صفات، انسان ولو پیامبر اعظم و خاتم هم باشد محدود است، دارای حد می‌باشد، کمال مطلق نمی‌تواند پیدا کند اما می‌تواند به کمال مطلق نزدیک شود، فلاح و رستگاری انسان در قرب به کمال مطلق است، اگر انسان اهل اقامه نماز و انفاق شود ایمان به خدا و وحی و نبوت و پیامبر داشته باشد و یقین به آخرت داشته باشد که از همه مهم‌تر همین است که کنترل می‌کند انسان را در برابر مطامع نفسانی، اهل تقوا می‌شود و نتیجه تقوا فلاح و رستگاری است، فلاح و رستگاری در واقع همان قرب به کمال مطلق است.

### **تقوی تنها عامل فلاح**

اگر ما بخواهیم به این نقطه برسیم راه آن تقوا است، اینکه برای کمالات انسانی راه‌های مختلفی از طریق فرقه‌ها، گروه‌ها، اشخاص، ارائه می‌شود همه بیراهه است، کسی محال است بدون تقوی بر طبق این آیه قرآن به فلاح برسد، اگر کسی گمان کند با بیراهه و تمسک به غیر این طرق می‌تواند به رستگاری برسد قطعاً اشتباه می‌کند، پایه‌های فلاح و رستگاری این پنج خصوصیتی است که به عنوان ویژگی‌ها و صفات متقین شمرده شده است، ایمان به غیب، ایمان به خداوند دارد، صلاة به عنوان رکن و محور عبادات، معنایش این نیست که کسی نماز بخواند و روزه نگیرد، خیر، نماز اختصاص به ذکر پیدا کرده است ولی منظور مطلق عبادت است، این محور عبادت است، و انفاق هم برای اینکه انسان بتواند از آنچه که دارد بگذرد، منیت و خودخواهی و خود محوری را هم کنار بگذارد، با آن معنایی هم که ما برای رزق کردیم که یک دامنه وسیعی دارد، رزق فقط رزق مالی نیست، لذا انفاق فقط انفاق مالی نیست، انفاق بسیار گسترده است، از انفاق علمی، انفاق از موقعیت و مقام و مرتبه و انفاق از حیث محبت و انفاق از حیث کمک به رفع مشکلات دیگران، هرچه انسان در این جهت قوی‌تر شود یعنی توانسته پا روی خودیت و خود بگذارد، یک مانع بزرگ در برابر تقوی و رسیدن به ظفر و فلاح نفسانیت و منیت است، هرچه این در درون روح انسان قوی‌تر باشد، مانع اوج گرفتن انسان می‌شود، ما مکرر عرض کردیم، ما دائماً در معرض این آزمایش هستیم، در معرض پاسخ به ندای درونی مبنی بر ارضاء

<sup>۱</sup> .سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

خواسته‌های نفسانی و یا گذشتن از این خواسته‌های نفسانی هستیم، در جزئی‌ترین امور، واقعاً هر لحظه در معرض آن هستیم، در خانه برای فرزند و زن و اینکه تا چه حدی منیت و خود محوری حاکم است، تا چه حد حاضریم از این عبور کنیم و پا روی نفسانیت خود بگذاریم، تا چه حد به خاطر خودمان حاضریم دیگران را زیر پا بگذاریم، تا چه برای بالا رفتن خود حاضریم دیگران را سرکوب کنیم، اینها همه از تقوا است، «انفاق مما رزقناهم» دامنه بسیار وسیعی دارد و فقط انفاق مالی نیست، کسی که بتواند از خودش بگذرد، وابستگی خود را به این امور کم کند، کسی که ایمان به خدا داشته باشد، کسی که معتقد به رسالت و وحی و پیامبر باشد، کسی که یقین به آخرت داشته باشد قهراً این شخص می‌تواند متقی باشد، متقی کسی است که این صفات را داشته باشد، و کسی که تقوا داشت «اولئک» یعنی متقین «هم المفلحون» اینها اهل فلاح و رستگاری هستند، لذا فلاح و رستگاری در غیر تقوا نیست، تقوا به معنای عام خود با این ویژگیهایی که عرض کردیم، اگر ما فلاح و رستگاری را در امور و طرق و راه‌های دیگر جستجو کنیم قطعاً این سراب است و فلاح و رستگاری واقعی نیست.

روایت: روایاتی هم در این رابطه وارد شده است، از جمله این روایت از امام صادق (ع) که در ذیل آیه «اولئک هم المفلحون» فرمودند: «عن الصادق (ع) فی قوله تعالی، اولئک هم المفلحون ای الناجون عما منه یؤتون الفائزون بما یعملون»، می‌فرماید: اینها هستند که نجات پیدا می‌کنند، کسانی اهل نجات و فوز رستگاری هستند که از این امور فاصله بگیرند.

#### نکته

نکته آخری که در اینجا ذکر آن خالی از فایده نیست، این است که در این آیات آنچه که به عنوان افعال برای این اوصاف ذکر شده همه با صیغه مضارع است «الذین یؤمنون بالغیب»، «یقیمون الصلاة»، «ینفقون»، در آیه بعد می‌گوید «الذین یؤمنون بما انزل الیک» و در آخری هم فرمود «یوقنون»، همه اینها به صورت فعل مضارع آمده است، و این دال بر این است که می‌خواهد استمرار را برساند، یکی از معانی فعل مضارع استمرار است، متقی کسی است که ایمان به غیب دارد و این استمرار دارد، متقی اگر اقامه صلاة می‌کند این مستمر است، اگر انفاق مما رزقناهم می‌کند، دوام دارد، همچنین یقین به آخرت و ایمان به وحی و رسالت و نبوت، اینکه اگر کسی گمان کند برای یک مقطعی متصف به یکی از این اوصاف شود این اهل تقوا خواهد بود این درست نیست، متقی به شرطی به فلاح و رستگاری می‌رسد، که این پنج ویژگی مستمراً در او باشد، استمرار این صفات است که انسان را به فلاح و رستگاری می‌رسد، یکی از مهم‌ترین مشکلات ما انسان‌ها این است که فضایلمان استمرار ندارد، ایمان به غیب داریم، در مواقعی یقین به آخرت داریم، یعنی در لحظاتی به یاد ما می‌آید و مانع می‌شود و کنترل می‌کند رفتار ما را ولی این استمرار ندارد، این مهم است که فلاح و رستگاری عاید متقین می‌شود و متقین هم کسانی هستند که این اوصاف در آنها همراه با استمرار است، یعنی برای اینها ملکه شده است، کسی می‌تواند این اوصاف در او استمرار داشته باشد که اینها برایش ملکه شده

باشد، نه در حالی دون حالی به این اوصاف متصف شود، این مشکل ما می‌باشد، می‌خواهیم به قله فلاح برسیم، پله اول و دوم را می‌رویم، بجای اینکه این پله‌ها را یکی پس از دیگری طی کنیم، از پله دوم به پله اول برمی‌گردیم، از پله چهارم به پله قبل بر می‌گردیم، یا در همان پله می‌مانیم، استمرار خیلی مهم است، استمرار در این اوصاف و استقرار در این اوصاف فقط با این حاصل می‌شود که اینها در نفس انسان ملکه شود، وقتی که ملکه شد، متقی می‌شود و وقتی این اوصاف ملکه شد و به این اوصاف متصف شد مستمراً آنوقت به فلاح و رستگاری می‌رسد.

باید ببینیم چقدر با این قله فلاح و ظفر و رستگاری چقدر فاصله داریم.

«والحمد لله رب العالمین»